



کیوان کتیریان

۱. بالاخره یک ملودرام درست‌ودرمان دیدم که حسایی حال آدم را ج‌امی‌آورد. «خانه‌ای در خیابان چهل‌ویکم»، اولین ساخته حمیدرضا قربانی تمام ویژگی‌های یک ملودرام جذاب را دارد. فیلم حکایت روابط ساده‌ای است که با یک حادثه، به‌شدت پیچیده می‌شود و تکتک آدم‌ها را بر سر دوراهی‌های دشوار قرار می‌دهد. تمام آدم‌ها محکوم به انتخابند، میان گزینه‌هایی که دوسر بخت است. بعد از آن اتفاق محوری، دیگر هیچ چیز قابل‌برگشت نیست و تنها آدم‌ها با انتخاب‌هایشان محک می‌خورند. فصل درخشان و تأثیرگذار پایانی فیلم هم مخاطب را ا قناع می‌کند. فیلم‌نامه دقیق، روان و منسجم است و قربانی، کارگردانی مسلط نشان می‌دهد. بازی‌ها عالیست، سارا بهرامی که در تئاتر بازیگر شناخته‌شده‌ای است، اینجا توان و قابلیت حسی خود را نشان داده و حتماً دیدم می‌شود. مهناز افشار در ادامه مسیر پختگی‌اش حرکت می‌کند و بازی علی مصفا، بازیگر نوجوان فیلم و سهیلا رضوی نیز چشمگیر است. دوست داشتم فیلم کمی به کاراکتر «مادر» نزدیک‌تر می‌شد که نشد و بر تنهایی و فراموش‌شدگی و موقعیت دشوار او بیش از دیگران تأکید می‌شد که نشد. شگفتا و دریغ که جای این فیلم در بخش مسابقه اصلی خالیست.

۲. «خشم و هیاهو». آخرین ساخته هومن سیدی به‌روشنی برداشتی مستقیم از ماجرای ناصر محمدخانی و شهلا جاهد است. سیدی دست روی قصه حساسی گذاشته که بسیاری از مردم، کلیات و جزئیات آن را می‌دانند. همین نکته اما به پاشنه آشیل فیلم بدل می‌شود. اطلاعات فیلم از اصل واقعه-و عملاً از اطلاعات مخاطب- عقب‌تر است و چیز تازه‌ای هم به‌ آن اضافه نمی‌کند، نه تحلیل تازه‌ای می‌دهد و نه از زاویه تازه‌ای وارد می‌شود. نمایش روایت‌های متفاوت روایان مختلف، خام‌دستانه است و در کلیت اثر جای نمی‌گیرد. تغییراتی هم که در فیلم نسبت به واقعه اصلی داده شده، نظیر ماجرای کما و از این قبیل، به سود فیلم تمام نشده و حتی کاملاً به ابهام و خلل در روند دراماتیک داستان انجامیده است. سیدی حالا به یک کارگردان تثبیت‌شده و بااستعداد در میان فیلم‌سازان جوان بدل شده که می‌داند چه می‌کند و حرف هم برای گفتن دارد. هر چهار فیلمش در ساختار و مضمون فیلم‌های متفاوتی هستند. ازاین‌رو توقع از او فیلم‌به‌فیلم بالاتر می‌رود و این موقعیت دشواری است.

۳. «آلالت نمی‌کنیم» قصه دو زوج است و همان حکایت سوسو، نفاهم و خیانت و تبعات آن. فیلم، خوب اطلاعات را پخش می‌کند و ریتم مناسبی دارد. اما شخصیت‌ها جز کاراکتری که ساره بیاض بازی می‌کند، عمق و هویت داستانی ندارند. طبعاً مطابق الگوی معروف در فیلم‌های معمایی، معمولاً وقتی فیلم بر مجرم نشان‌دادن کاراکتری اصرار دارد و همه شواهد را برای محکومیت او می‌چیند، باید به آن شک کرد. چون به احتمال زیاد قرار است بعدها-پس از انجام مراسم «تعلیق» و منحرف‌کردن ذهن مخاطب- ناگهان کاراکتر دیگری به‌عنوان مجرم رو شود و غافلگیری موردنظر فیلم‌ساز اتفاق بیفتد. همین موضوع می‌تواند به لورفتن زودهنگام آن نکته غافلگیرکننده منجر شود. این فیلم نسبت به کار اول ابراهیم ابراهیمیان- «ارسال آگهی تسلیت:»- کاملاً مهمی به جلوس است.

● شرق: نوروز امسال محمدرضا شجریان به همراه گروه شهناز در سالن اپرای ایروان کنسرت برگزار می‌کند. کنسرت «سرگشتگان عشق» ۱۲ فروردین‌ماه سال ۱۳۹۵ به سرپرستی مجید درخشانی و سعید فرح‌پوری برگزار می‌شود. بخش اول هشت قطعه در بیات ترک و دشتی و بخش دوم، هشت قطعه در ماهور، افشاری و راست پنجه‌گاه است. امکان خرید بلیت به صورت ربالی و ارزی میسر شده است و علاقه‌مندان می‌توانند به سایت www.mohammadrezashajarian.com مراجعه‌کنند.

برداشت دوم از قضیه اول

کارگردان: پویان باقرزاده

برنامه سینمایی پردیس سینمایی فرهنگ. پردیس سینمایی کورش پردیس سینمایی چارسو. خانه هنرمندان پردیس سینمایی آزادی. موزه سینما

نگاهی به پوستر «آخرین بار کی سحر را دیدی»

آخرین بار کی یک پوستر خوب دیدی؟



احمدرضا دالوند

پوستر فیلم «آخرین بار کی سحر را دیدی»، دو پلان مجزا دارد: پلان جلو از کلمات ساخته شده و پلان عقب از تصاویر. حاصل آن، پوسترزی است که از فاصله خیلی نزدیک باید دیده شود! زیر ترکیب نامطلوب اطلاعات کلامی، روی پس‌زمینه نازیبای آن، قدرت مانور و دید مؤثر را از پوستر سلب کرده است. در این پوستر، چنانچه تصویر پس‌زمینه را حذف کنیم، خواهیم دید که چیدمان حروف تا چه اندازه فاقد هندسه و عاری از عنصر زیبایی‌شناسی و قواعد اولیه آرایش کلمات است. تأکید من بر نقش عامل چیدمان کلمات در پوستر «آخرین بار کی سحر را دیدی» به این دلیل است که سازنده پوستر، عملاً تصویر را به عقب رانده و در حد پس‌زمینه مصرف کرده و با این تمهید، فضا را جهت بیان بصری واژگان مهیا کرده است. اما این پوستر دقیقاً از همین ناحیه دچار ضعف است. بسیار دیده‌ایم که پوسترهایی صرفاً با استفاده از قدرت بصری کلمات توانسته‌اند گردن مخاطب را به سمت خود بپنجانند. اصلاً در پوسترهای نخستین، چه در ایران و چه در اروپا، چیدمان حروف به‌تنهایی وظیفه ابلاغ پیام را برعهده داشتند. بهره‌گیری از واریاسیون

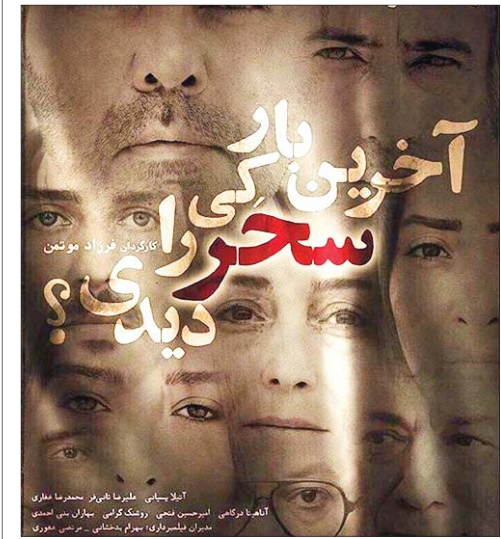


ضد یادداشت‌های جشنواره‌ای: «ابد و یک روز»

سگدونی

پرتاب‌کننده (معادی). چرا این بسته را در چاه توالت نمی‌ریزد؟ سرنوشت این بسته بعد از یافتن برادر کوچک در پشت‌بام همسایه سرانجام چه می‌شود؟ این جز بازی رقت‌آمیز نمایشی نیست؟ مثل خیلی دیگر از لحظات فیلم، فیلم حول محور محسن معناد (نوید محمدزاده) می‌گردد و همه چیز درام در خدمت آن است. قهرمان - ضدقهرمان - محسن، با جنگ و دعوا و شروشور در همه جای فیلم ناگهان ظاهر می‌شود. آن‌همه سروصدا و شلوغ‌کاری، قلدرسازی و شاخ‌وشونه‌کشی مرتضی در مقابل او و برگشتن به خانه‌اش چقدر لوس و نمایشی است. هم‌ماش، ای تسلیم و سکوت می‌انجامد. دعوای‌اش‌ان نیز ربطی به برگشتن او ندارد. اکت‌های بازیگر این نقش در نیمه اول فیلم مصنوعی و باسهم‌ای است و بعد در نیمه دوم بسیار ادایی می‌شود. قطعا معادی بهتر

است؛ اما به نقش نمی‌خورد. شمال‌شهری‌ای که ادای جنوب‌شهری درمی‌آورد. علت انتخاب‌اش برای معرفی‌فیش در جشنواره‌های خارجی نیست؟ شهناز کیست با آن پسر عشق لات و هیولاراش؟ چه ربطی به فیلم دارد؟ صحنه دعوی برادران «غیرتمند» پشت در اتاق او چقدر مسخره و بی‌معناست، مثل همه دعوای‌های قبلی فیلم. شهناز انگار شوهر ندارد که همه‌اش آنجاست. پدرها و شوهرها در فیلم غایب هستند. اعظم چه‌کاره است و در این خانه چه می‌کند؟ بیوه است و پول‌دار و اهل دوی و کیش‌رفتن و... چرا علیرغم ظاهر دلسوزش هیچ کمک مالی‌ای به خانواده‌اش نمی‌کند؟ شاید می‌داند خانواده احتیاج به کمک ندارند. همه‌چیز بازی است؛ یک بازی رقت‌انگیز. در هیچ کجای فیلم شاهد بی‌پولی این خانواده مثلاً فقیر نیستیم. اگر مرتضی داماد آینده افغان را تیغ می‌زند برای خرید مغازه است نه حل بحران مالی.



تولید می‌کنیم. امروزه‌روز، جمعیت استادان از شاگردان بسی فراتر رفته و لقب «کتر» به ترمینولوژی هنر امروز نیز افزوده شده است. باور دارم که با کمتر از صد طراح ممتاز و نمره‌یک، همه امورات گرافیک کشور به نحو بارز و ماندگار حل‌وفصل می‌شود. پرسش این است: آخرین بار کی یک پوستر خوب دیدی؟

مادر جز اکسوار نیست. دلسوز و دل‌نگران پسر معتاد بیچاره‌اش است و برایش بسته مواد را پنهان می‌کند تا او بفروشد و این سیکل منحط تباهی ادامه یابد. بیماری قلابی او چیست؟ نمایشی نیست؟

و اما دو شخصیت ظاهراً مثبت فیلم که به قول منتقدان طرفدار، نقطه امید فیلم است - که نیستند. پسرپچه فیلم (نوید) که از همه بهتر است، زرنگ و باهوش می‌نماید و اهل درس؛ اما فقط در حال بازی با توپ دیده می‌شود و دست‌شویی‌رفتن و کارکردن در مغازه یا خرید یا تماشای کارتون. کی درس می‌خواند؟ نه کتابی دارد نه دفتری.

اما سمیه ستم‌کش و منفعل فیلمفارسی: مهربان و دلسوز است و ظاهراً مقاومتی در رفتن از خانه دارد، در ترک خانه. اما از خانه می‌رود و بی‌ا دیدن نوید در آرایشگاه از پشت شیشه اتومبیل افغان‌ها به‌ناگه بازمی‌گردد. این بازگشت، «از سک کمترش» نمی‌کند؟ این بازگشت به امید است به خانه؟ یا استیصال است و محتم سرنوشت مبهم و آینده شوم و ماندن در تباهی آن سگ‌دونی؟

به نظرم پایان نیمه باز با آن نمای لانگ‌شات از خانه، روزنه‌ای از امید نیست؛ یک نمای چند پهلوی برای تأویل‌های متفاوت است و متضاد. همه محکوم به ابدند و یک روز؛ محکوم به نیستی و تباهی‌اند اما دروغین و نمایشی.

جوان یا گمنام آثارشان تحلیل و نقد شود و بیشتر فعالیت‌ها حول فروش آثار آنان شکل بگیرد؛ اما درباره نقاشانی که فروش بالایی دارند و شاخه‌شده هستند چه؟ آنها یکی از بازوهای اقتدار این حراج هستند. هرساله شاهدیم که نفراتی ازاین‌دست هنرمندان، سخاوتمندانه، با پایشن آوردن قیمت کارشان، فرصتی برای خریداران طبقه متوسط، نقاشان جوان انجمنی و دیگر اعضای انجمن فراهم می‌کنند. به نظرم وظیفه متولیان نمایشگاه سالانه است تا از این امر مهم مواظبت کنند که دوستداران «واقعی» هنر مدرن و معاصر به کارهای مورد علاقه‌شان دسترسی پیدا کنند؛ کسانی که تنها در این شکل نمایشگاه‌ها توان خرید دارند؛ اما پایین‌آوردن قیمت حتی اگر سالی یک‌بار باشد، بدون‌شک و خیالش‌ان از باب اصالت اثر و کیفیت آن راحت باشد. چه بسا کسانی از همین قشر که با علاقه‌مندی، این حراج‌ها را چندسالی است دنبال می‌کنند و مجموعه کوچکشان اکنون- با توجه به تغییرات اخیر بازار هنر نقاشی- دارای ارزش بسیار است.

همچنین این نمایشگاه فرصتی است برای تشکیلات انجمن نقاشان تا اندکی بضاعت مالی خویش را بهبود ببخشند؛ اما آیا برای آفرینندگان نیز فرصت محسوب می‌شود؟ بله. می‌تواند باشد. به‌ویژه اگر نقاش

جدول ارزش‌گذاری فیلم‌های جشنواره فیلم فجر - روز ششم

شرق‌در این صفحه فیلم‌های جشنواره را هرروز ارزش‌گذاری می‌کنیم. جدول ارزش‌گذاری روزانه، به معنای انتخاب «بهترین» یا «بدترین» فیلم نیست. آرا به صورت روزانه و پس از گذشت زمانی کوتاه از نمایش فیلم از ارزش‌گذاران گرفته می‌شود.

عالی، خیلی خوب، خوب، متوسط، بی‌ارزش، دیده‌نشده

= دیده‌نشده ● بی‌ارزش ▲ بد * متوسط / خوب ** خیلی خوب / عالی ****

نام منتقد	خوان‌بی‌خان	زمانکو	چهارشنبه	پادیکارد	من	امکان‌مینا	رسوایی ۲
شاهین امین	-	-	-	*	-	*	-
حسین عیجی‌زاده	-	-	*	*	*	-	-
عباس یاری	-	-	-	*	*	-	-
سحر عمیر آزاد	-	*	*	*	*	*	*
جواد طوسی	-	-	-	*	*	-	-
رامتین شهبازی	-	*	*	*	*	*	-
فرانک آرتا	*	*	*	*	*	*	-
محسن سیف	*	*	*	*	*	*	-

در جدول نظرسنجی منتقدان سینما که هر روز در این صفحه منتشر نمی‌شود، نظر شاهین امین در مورد فیلم «ایستاده در غبار» که دیروز، ۱۷ بهمن انتشار یافته است، به اشتباه به جای دوستاره‌ونیم، دو نیم‌ستاره درج شده بود که از این اشتباه بوزش می‌خواهیم.

یادداشت‌های روزانه تماشاگر ردیف وسط

باز هم «رسوایی» در جشنواره



مهرداد حجتی

● فیلم‌های «مسئله‌دار» را گذاشته‌اند آخر شب! این را محمدرضا شریفی‌نیا می‌گوید. ششوی کرده است لابد. منظورش فیلم خودشان بود؛ «رسوایی». دوم، یعنی محصول تازه دارودسته مسعود ده‌نمکی اینا. نمی‌دانم چرا این‌قدر این گروه به «رسوایی» علاقه‌مندند؟ مدام در فکر «رسوایی»‌اند. به یک بارش هم قانع نبوده‌اند و قصد دارند مدام تکرارش کنند. از قرار معلوم این دومینش نخواهد بود. کار به سوم و چهارم و پنجم هم خواهد کشید. اما چه‌کسی این‌قدر برای به‌نمایش‌گذاشتن «رسوایی» از خود اشتیاق نشان می‌دهد؟! عجیب نیست؟ برای این اشتیاق باید فکری کرد. من به‌عنوان تماشاگر ردیف وسط در این سال‌ها به این نتیجه رسیده‌ام که ایسن می‌تواند یک «ترند مزمن» باشد، یک روند که تبدیل به یک رویه شده است. تماشاگر ردیف چپ می‌گوید: «سطحی‌نگری و مسئله‌گریزی نگاه غالب در دوران دولت مهرورزی بوده است. به‌خصوص در حوزه فرهنگ و پدیده ده‌نمکی محصول آن دوران است؛ گروهی که فکر می‌کرده‌اند از کل قافله عقب مانده‌اند و خود را «خراجی»‌های دولت می‌پنداشتند. ازهمین‌رو در دولت مهرورزی با همه توان به عرصه آمدند تا جبران مافات کنند. اما از بخت بد حادثه «از قضا سرکنگبین صفرآ فرد» شد. اوضاع آن‌گونه‌ای که خودشان تصور می‌کردند پیش نرفت. حاصل همانی شد که از پیش عاقلان می‌گفتند. گفتن که نه، مدام هشدار می‌دادند». چقدر خوب است این ردیف وسط! اینکه آن میان بنشیني و شاهد گفت‌وگو در دو سو باشی. اصلاً چقدر این گفت‌وگو خوب است! چرا بقیه‌گیری؟ چرا مشت و لگد و ناسزا؟ تا امکان گفت‌وگو هست، چرا دعوا؟ کاش می‌شد این دو تماشاگر چپی و راستی بیرون از کاخ همچنان متمدنانه در دو سوی یک میز می‌نشستند و گفت‌وگو می‌کردند. چه اشکال دارد؟ تماشاگر ردیف راست انگار که ذهن مرا خوانده باشد به حرف می‌آید تا پاسخ تماشاگر ردیف چپ را بدهد؛ می‌گوید: «این یک واقعیت است که در دوران روی‌کاربودن دولت اصلاحات خیلی‌ها را می‌خواستند به‌زور از قطار انقلاب پیاده کنند. خب نشد. نتوانستند وگرنه می‌کردند. یک عده ماندند و بافشاری کردند تا بالاخره تلاش‌هایشان به نتیجه رسید. وقتی دکتر احمدی‌نژاد روی کار آمد، طبیعی بود که دست به تغییر بزند. چون اعتقادی به «اصلاحات» نداشت. او نماینده یک تفکر بود؛ تفکری که می‌خواست همچنان «انقلابی» باشد. به‌همین‌دلیل هم بود که او خود را شیبه به «محمدعلی رجایی» می‌دانست. شیبه‌ای لباس می‌پوشید و شیبه‌ای او رفتار می‌کرد. هرچه بود نباید اجازه می‌دادیم آن ارزش‌ها فراموش شود». تماشاگر ردیف چپ می‌گوید: «در عمل چه اتفاقی افتاد؟ آیا ایشان توانست همان شیوه را دنبال کنند؟ بشوند «رجایی» ثانی؟ خودتان اگر بخوانید مصفاغه قضایا کنید چه می‌گویید؟ می‌گویم منصفانه». به‌یکباره سکوتی بین آن دو درمی‌گیرد. تازه متوجه می‌شوم تماشاگران دیگر هم داشته‌اند به دقت مناظره این دو را گوش می‌داده‌اند. فیلم هنوز شروع نشده. مسئولان کاخ می‌گفتند همه شروع‌ها سر وقت خواهد بود. اما همیشه همه فیلم‌ها با تأخیر شروع شده‌اند. حالا هم فرصت هست تا به این مناظره گوش کنیم. تماشاگر ردیف راست می‌گوید: «چون باید صادق باشم؛ بالاخره اعتقاداتی دارم. آدم باید در آخرت پاسخ‌گو باشد. من نمی‌توانم دروغ بگویم. ایشان «رجایی» ثانی نشد. اما برای نخستین‌بار توانست توجه بسیاری از مسئولان را متوجه طبقه فرودست جامعه‌ای که همان طبقه‌ای که در دوران دولت سازندگی به‌کلی نادیده گرفته شد و در دولت اصلاحات هم همچنان نادیده باقی ماند». تماشاگر ردیف راست می‌گوید: «در دوران اصلاحات تلاش شد تا با بالابردن درآمد سرانه، از جمعیت آن طبقه بکاهد و آنها را به طبقه متوسط نزدیک کنند. نقش طبقه متوسط شهری در آن دوران بیش از هر زمانی پررنگ شد. شما این را که انکار نمی‌کنید؟ ببینید دوست من، توجه نشان‌دادن به یک طبقه نباید از طریق توزیع ثروت اتفاق بیفتد. می‌تواند مثل دوران اصلاحات از طریق تولید ثروت رخ دهد. امیدوارم در این مورد با من هم‌عقیده باشی». تماشاگر ردیف راست سری تکان می‌دهد و می‌گوید: «من هم همین نظر را دارم. اما باید با هم بیشتر حرف بزنیم». انکار دنیا را به تماشاگران شاهد این مناظره داده‌اند. کم مانده است از خود بی‌خود شوند و دست بزنند. آن‌وقت کل «کاخ» متوجه ما می‌شوند. اما دست نمی‌زنند، همه برمی‌گردند سمت «پرده». نمی‌دانم قرار است برای چه‌کسی «پادیکارد» بگذارند؟ شنیده‌ام ابراهیم حاتمی‌کیا قرار است در این مورد نظر بدهد. او باید پس از عبور از روی فرش قرمز به کاخ وارد شود. تا بعد ببینیم چه می‌گوید؟